

متن پرسش

با سلام: حضرتعالی مقدمه اول را سوفسطایی نبودن فرد می دانید لکن به نظر می رسد مشکل سوفسطاییان معرفت شناسانه است نه هستی شناسانه بنابراین آنها در اینکه لااقل خودشان وجود دارند یا این گزاره که وجودی هست و اینگونه نیست که عدم مطلق بر سراسر عالم حاکم باشد تردیدی شاید نداشته باشند، بنابراین برهان انفسی که نمی دانم تقریری از صدیقین است یا نه برای سوفسطایی هم کاربرد دارد و آن اینست که من وجود دارم (یا وجودی هست) این وجود یا عین وجود است یا وابسته به او من عین وجود نیستم پس عین وجودی موجودست حتی اگر فرد سوفسطایی ادعا کند که خود عین وجود یا خدا است باز به مقصود خود که می خواستیم اثبات کنم عین وجودی هست رسیدم منتها او در مصداق اشتباه کرده که باید با متذکر شدن نقصهایش عین وجود نبودنش را ثابت نمود بنابراین حتی در این مورد خاص هم اختلاف کبروی نخواهد بود و صغروی است پس به نظر می رسد این برهان برای همه حتی شکاک ترین افراد هم تام است و نیازی نیست در مقدمه برهان صدیقین سوفسطایی نبودن ذکر شود کما اینکه در تقریر علامه نیز ذکر نشده و حتی سفسطه را نیز با تقریرشان دفع می کنند و هذه هی الواقعیة الّتی ندفعُ بها السفسطه یا باید پذیرفت که هیچ نیست یا اگر پذیرفتیم که اندک موجودی فارغ از ماهیت اش وجود دارد گریزی از پذیرش عین وجود نداریم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر می‌آید همین اندازه که شما با برهان انفسی موضوع «بودن» را مدّ نظر قرار دهید، عملاً باب «کافی است که سوفسطایی نباشیم» به میان آورده‌ایم. فکر می‌کنم در تقریر علامه از برهان صدیقین در اصول فلسفه، علامه با همین جمله، برهان صدیقین را شروع کرده‌اند که کافی است سوفسطایی نباشیم. موفق باشید